

تبیین قواعد سیاسی در دستگاه فقهی مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء

محمدعارف فصیحی دولتشاهی*

تأیید: ۱۴۰۳/۴/۱۳

دریافت: ۱۴۰۳/۲/۹

چکیده

کاشف الغطاء از جمله فقیهانی است که در دستگاه فقهی خود به تأسیس و تشریح قواعد سیاسی مبادرت ورزیده است. با توجه به این که ایشان کتاب گران سنگ کشف الغطاء را که حاوی بسیاری از قواعد سیاسی است، به شاه قاجار هدیه داد، در گسترش فقه حکومتی و تطبیق قواعد فقهی بر نوپیداهای سیاسی نقش آفرین بوده است. پیشکش کردن کتاب کشف الغطاء به شاه قاجار، حاوی این نکته اساسی است که این کتاب و قواعدی که در آن کاربست داشته است، رهنمودی برای حکومت بود تا حاکم وقت بتواند در عرصه‌های گوناگون حکومتی از جمله تصمیم‌گیری‌های سیاسی، تدوین قوانین و سیاست‌های جزئی بر اساس آن عمل کند. عمده‌ترین قواعد سیاسی از منظر کاشف الغطاء، نفی سبیل، عدالت، احسان، دفاع مشروع، حرمت اعانه بر ظلم و عدم ولایت است. این قواعد در فقه کاشف الغطاء در گزاره‌های زیر قابل پردازش است: عزت و شوکت مسلمانان یک اصل مطلق است، وفا به قرارداد از جمله عقد صلح برای دولت اسلامی الزامی است. با توجه به کرامت انسان و مساوی بودن آنان در خلقت، احدی حق سیطره بر دیگری را ندارد، اما اذن از طرف شارع تنها مخصص این اصل است. عدالت با وصف اجتماعی و سیاسی یک اصل اساسی است و ولایت و رهبری در عصر غیبت از آن امام عادل است و دست ستم‌کاران از این مقام ارجمند کوتاه است. اگر دست از مجتهد عادل کوتاه شد، گماشته وی مشروعیت دارد، اما مشروعیت حکومت مأذون از ناحیه فقیه عرضی است.

واژگان کلیدی

کاشف الغطاء، قواعد سیاسی، فقه سیاسی، فقه حکومتی، قاعده نفی سبیل، قاعده عدم ولایت، قاعده دفاع مشروع

* استاد روابط بین‌الملل دانشگاه غالب ولایت هرات افغانستان: dwlat1352@gmail.com

مقدمه

قواعد فقه سیاسی به معنای احکام کلی جاری در باب سیاست، دولت و حکومت است. این قواعد فی الواقع یک دسته فرمول‌های کلی محسوب می‌شوند که از طریق آن می‌توان قوانین محدودتر سیاسی را درک کرد. این فرمول‌ها صرفاً به یک مورد خاص اختصاص ندارند، بلکه برای فهم بسیاری از قوانین، اساس به شمار می‌روند. این قواعد در یک نگاه، در عداد مسائل فقه و از منظر دیگر، از زمره مسائل علم اصول فقه به شمار می‌روند. بر خلاف مسائل دانش اصول که خاص و موردی هستند، قواعد فقه سیاسی هم‌چون قواعد دیگر فقهی، شمولیت دارند. اصول فقه، ابزاری است که فقیه به مدد آن، احکام شرعی سیاسی را از منابع آن‌ها استخراج می‌کند، اما قواعد فقه سیاسی خود ذاتاً از احکام به شمار می‌روند. این قواعد برای تمامی مکلفین؛ اعم از مجتهد، متجزی و مقلد در حکم چراغ راهنماست و آنان می‌توانند با استمداد از این دسته قواعد، بسیاری از مشکلات و تنگناهای زندگی سیاسی و نوپیداهای آن را - که نصی در آن وجود ندارد، حل کنند و به تکلیف خود آگاه شوند. اگر فقیه، بر قواعد فقه سیاسی اشراف نداشته باشد، در استنباط احکام سیاسی و هم‌چنین حل بسیاری از مسائل به‌خصوص مسائل مستحدثه سیاسی - سرگردان می‌ماند. قواعد فقه سیاسی، افق دید و چشم‌انداز فقیه را گسترده می‌نماید. به‌صورت یقین، آگاهی و اطلاع از قواعد فقه سیاسی، دانش پژوهان فقه سیاسی را قدرتمند می‌سازد تا در سطح عالی به دانش‌افزایی در این شاخه دانش مبادرت ورزند، قدرت استنباط فقهی را به‌صورت تفصیلی کسب کنند و جواب نوپیداها را به‌خوبی بیابند؛ زیرا قواعد فقه سیاسی به‌مثابه ضابطه سیاسی؛ هم احکام عملی و هم غایت و مقصدی برای مسائل فقهی است. بدین ترتیب، قواعد فقه سیاسی در حوزه‌های گوناگون سیاست و حکومت که شامل اصول، مبانی، ساختارها، سیاست‌های کلان و حتی سیاست و قوانین جزئی می‌گردد و نقش ایفا می‌کند. بر این اساس، حکومت وظیفه دارد در تنظیم مناسباتش با مردم و دیگر دولت‌ها در سطح روابط بین‌الملل، این قواعد را مبنا و چراغ راهنمای خویش قرار

دهد؛ هرچند که این قواعد در راهبردها و سیاست‌گذاری‌های کلان کاربرد بیش‌تری دارند.

قواعد فقه سیاسی هم‌چون نصوص شرعی و قانونی یک‌باره وضع نشده‌اند، بلکه به‌تدریج تکمیل شده و توسعه پیدا کرده‌اند. نخستین فقیهی که به این امر مهم پرداخت، محقق نراقی است. نراقی در موشکافی‌های سیاسی خودش برای نخستین‌بار ولایت فقیه را در چارچوب قاعده‌ای فقهی مطرح کرد و در این باره بحث‌های جدیدی ارائه داد. پس از وی بحث ولایت فقیه، بسان یک قاعده سیاسی در دستگاه‌های فقهی فقیهان راه یافت و در معرض نقد و بررسی جدی آنان قرار گرفت. مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء نویسنده اثر گران‌سنگ کشف الغطاء، نخستین فقیهی است که اصل یا قاعده عدم ولایت را مطرح کرده و بر اساس آن، این حکم سیاسی را بیان کرد که حکومت فقط از آن خداست و غیر از او احدی حق حکومت بر بندگان او را ندارد، مگر این‌که این حکومت مأذون از طرف خداوند، پیامبران، امامان معصوم علیهم‌السلام و فقیهان باشد. بنابراین، یکی از لوازم این قاعده در دوران غیبت این است که اگر حکومتی مأذون از جانب فقیه نباشد، فاقد هرگونه مشروعیت است. افزون بر قاعده پیش‌گفته، وی قواعد دیگری را نیز در کشف الغطاء، شرح قواعد علامه و «القواعد الستة عشر» که حاوی شانزده قاعده فقهی است، بیان کرده است که دارای ماهیت و کارکرد سیاسی هستند. کاشف الغطاء در دستگاه فقهی خودش به‌وفور از قواعد فقه سیاسی استفاده می‌کند که نشان‌دهنده اهمیت قواعد در فقه حکومتی وی می‌باشد. نوشتار حاضر طی یک مطالعه، به تبیین قواعد سیاسی در دستگاه فقهی کاشف الغطاء پرداخته است تا نشان دهد که این فقیه فرزانه همان‌گونه که در غنامندی نظریه ولایت فقیه نقش محوری داشته است - تا جایی که امام خمینی، وی را از جمله باورمندان به ولایت مطلقه فقیه یاد می‌کند (امام خمینی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۴) -، برخی از قواعد سیاسی فقهی را نیز به منظور به‌سامان‌نمودن امور سیاسی تأسیس و تقریر کرده است. این قواعد برای حکومت اسلامی در حکم چراغ راهنماست و نظام سیاسی می‌تواند با استمداد از این دسته قواعد، بسیاری از گره‌های زندگی سیاسی و نوپیداها را که نصی در آن وجود ندارد، حل کند و به وظایف خود آگاه شود.

مفهوم فقه سیاسی

دانش واژه فقه سیاسی از پیوند کلیدواژگان فقه و سیاست تکوین یافته و ازاین‌رو، برای فهم آن لازم است این واژگان به‌صورت مجزا درک شوند. فقه در لغت به معنای فهمیدن و درک کردن است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۷۰). در اصطلاح عبارت است از:

علم به احکام شرعی عملی که از طریق ادله تفصیلیّه به دست می‌آید (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۸).

احکام مربوط به افعال مکلفان را احکام شرعی عملی می‌گویند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۹). بنابراین، موضوع علم فقه، افعال مکلفین به‌صورت عام و موضوع فقه سیاسی نیز افعال مکلفین در عرصه خاص (سیاست) است. یعنی به لحاظ عملی و حکمی، وظایفی در موضوعات و مسائل سیاسی بر دوش مکلفین گذاشته می‌شود که بدان افعال مکلفین در عرصه سیاسی می‌گویند. سیاست نیز به معانی مختلفی چون حکم‌راندن بر رعیت، پاس‌داشتن مُلک، نگاه‌داشتن، حفاظت، نگاه‌داری، حراست، دوراندیشی، حکومت و ریاست، داوری، مصلحت، تدبیر، قهرکردن و هیبت‌نمودن، شکنجه و عذاب و عقوبت به‌کار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۸، ص ۱۲۲۲؛ قرضاوی، ۱۳۹۴، ص ۲۵ و ابن منظور، ۱۹۸۸م، ج ۶، ص ۱۰۸). در فرهنگ‌های سیاسی، تعاریف مختلفی از اصطلاح سیاست ارائه شده است که بسیاری از آن‌ها با مفهوم فقهی تناسب ندارد. از نظر فقهی، سیاست اصلاح مردم یا هدایت آن‌ها به صراط مستقیم است که منجی دنیا و آخرت است (غزالی، ۱۹۴۵م، ج ۱، ص ۴۵). سیاست در تعریف فقهی آن، به چهار نوع تقسیم می‌شود: سیاست انبیا، سیاست خلفا و سلاطین، سیاست علما و سیاست وعاظ (همان). به هر حال، سیاست اصلاح و ارشاد و انضباط است و کسی که به امور سیاسی می‌پردازد، اصلاح‌کننده خلق و راهنمای آنان به حق است.

گرچه کاشف الغطاء تعریفی از سیاست ارائه نداده و بابی مستقل تحت عنوان سیاست ندارد، لیکن مسائل مرتبط با سیاست را در باب جهاد، صلح، امر به معروف و

نهی از منکر، ولایت فقیه، قضا، اقرار، شهادت، صلح، حدود و تعزیرات، قصاص، دیات، سبق و رمایه، خمس و زکات آورده است.

فقه سیاسی مجموعه‌ای از نظریه‌های سیاسی متخذ از نصوص دینی با شیوه اجتهادی - فقهاتی در باره فعل سیاسی مکلفین است؛ از آن حیث که مکلف در انجام و ترک این‌گونه افعال، مورد خطاب شارع قرار گرفته و در برابر این خطاب، مسئولیت دارد. این دانش که از تلاقی فقه و سیاست در حوزه تمدن اسلامی تکوین و گسترش یافته و از مطالعات میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود، در ادبیات و گفتمان‌های فقهی با مرادف‌هایی چون «فقه السیاسة» (حسینی شیرازی، ۱۳۶۱، ص ۶۷) و «فقه الدولة الاسلامیة» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱) یا «الاحکام السلطانیة» (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۵۱) بیان شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد. فقه سیاسی کاربردی‌ترین بخش دانش فقهی است که با زندگی سیاسی - اجتماعی مسلمانان پیوند خورده است. فقه سیاسی تکالیف شرعی زندگی سیاسی فرد مسلمان و آیین کشورداری را بر اساس منابع و ادله معتبر شرعی بیان می‌کند (میرموسوی، ۱۳۸۹، ص ۹۵). موضوع دانش فقه سیاسی، پرداختن به شیوه ارتباط شهروندان با همدیگر، چگونگی مواجهه شهروندان با دولت و روابط دولت اسلامی با دیگر دولت‌ها با تکیه بر روش اجتهاد در مسائل سیاسی و اجتماعی است (سیدباقری، ۱۳۸۸، ش ۱۶، ص ۱۴۰-۱۰۷). هدف این دانش، سامان‌دهی زندگی سیاسی مطابق با اصول و قواعد کلی شریعت است (یوسفی‌راد، ۱۳۹۲، ش ۲، ص ۱۱۸-۱۰۳).

مفهوم قاعده فقهی

قاعده در لغت به معنای بنیاد است و از همین رو، بر ستون‌های یک خانه «قواعد» اطلاق شده است (زبیدی واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۲۰۱ و طریحی، ۱۳۷۵ق، ج ۳، ص ۱۲۹). بر اساس اطلاق معنای قاعده می‌توان آن را افزون بر امور مادی، در امور معنوی به کاربرد. قواعد علمی، قواعد اصولی و فقهی از این قبیل هستند. از این معنا می‌توان به معنای اصطلاحی قواعد فقهی نیز رهنمون شد.

قاعده در اصطلاح فقهی:

قواعدی است که در راه به دست آوردن احکام شرعی الهی واقع می‌شوند، ولی این استفاده از باب استنباط و توسیط نبوده، بلکه از باب تطبیق است (فیاض، ۱۴۱۷ق، ص ۵۸).

شهید اول نیز قواعد را اصول کلی دانسته که احکام شرعی فرعی از آن ناشی می‌شود (شهید اول، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۲). با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی قاعده، می‌توان قواعد فقه سیاسی را این‌گونه تعریف کرد: اصول و مفاهیم کلی فقه سیاسی که با ادله شرعی ثابت شده و چهارچوب مباحث آن علم قرار گرفته است و به آسانی حکم مسائل فقه سیاسی با انطباق بر آن‌ها به دست می‌آید.

قواعد سیاسی در دستگاه فقهی شیخ جعفر کاشف الغطاء

مرحوم کاشف الغطاء از جمله فقیهانی است که نسبت به قواعد فقهی اهتمام درخوری داشته و بسیاری از مسائل و احکام فقهی خویش را بر اساس آن‌ها استوار ساخته است. اولین کسی که به تدوین قواعد فقهی مبادرت کرد، محمد بن مکی عاملی (۷۸۶-۷۳۴ق)، مشهور به شهید اول، از فقهای نامدار شیعه در قرن هشتم هجری است. «القواعد والفوائد» تنها متمحض در قواعد فقهی نبود، بلکه بسیاری از قواعد از جمله قواعد اصولی و لغوی را نیز در ضمن آن بیان کرده است. پس از شهید اول، فقهای دیگر هم‌چون فاضل مقداد که از بارزترین تلامیذ شهید اول بود، به تهذیب کتاب القواعد والفوائد اقدام کرد و کتاب «نضد القواعد الفقهیه» را نوشت (کاشف الغطاء، ۱۴۳۲ق، ص ۱۶). پس از شهید اول، تألیفی در این زمینه از سوی فقها انجام نگرفت تا این‌که مرحوم کاشف الغطاء کتاب «القواعد الستة عشر» را نگاشت. وجه امتیاز این اثر این است که صرفاً بر قواعد فقهی و تطبیق آن‌ها بر فروع‌ات‌شان تمرکز کرده است. از این‌رو، این کتاب در ترتیب تاریخی نگارش، دومین کتابی است که در این ارتباط نوشته شده و می‌توان آن را اولین کتاب در نوع خودش به شمار آورد (همان، ص ۱۷).

این رساله حاوی ۱۶ قاعده فقهی با تطبیقات و ترفیعات و استدلال بر آن‌ها در جمیع ابواب فقه از جمله فقه سیاسی است. برای مثال، در این اثر قاعده ولایت (ولایت فقیه)، با این مضمون که: «یخص الحکام من الأحکام امور كثيرة تجمعها الدخول تحت ولاية الإمام (علیه السلام)» توضیح داده شده است. او علاوه بر آن که شرحی بر قواعد مرحوم علامه نوشته است، در کتاب کشف الغطاء بسیاری از مسائل فقهی؛ اعم از سیاسی و غیر آن را بر اساس قواعد فقهی - اصولی بنا نهاده است. در مقدمه رساله «القواعد الستة عشر» چنین آمده است:

یکی از ضروریات فقهی که به درجه اجتهاد شرعی رسیده است، احاطه و اشراف وی به قواعد فقهی است؛ زیرا این قواعد برای تحصیل ملکه اجتهاد، یک اصل اساسی محسوب می‌شود. به گونه‌ای که به اندازه اشراف فقیه به این قواعد، عظمت وی سنجیده شده و ارزش‌گذاری شده و مناهج استنباط برای وی روشن می‌گردد؛ زیرا قاعده فقهی مشتمل بر حکم فرعی عام است و احکام فرعی جزئی از مصادیق حکم عام به شمار می‌رود (همان، ص ۵).

قواعد مطرح فقهی در آثار مرحوم کاشف الغطاء به اقسام و گونه‌های مختلف قابل تقسیمند؛ برخی از آن‌ها قواعد اصولی و بعضی هم قواعد فقهی هستند. در میان قواعد فقهی نیز برخی اختصاص به باب خاصی ندارند که اصطلاحاً «قاعده عام» نامیده می‌شوند. در مقابل، قواعدی هستند که تنها در عبادات یا معاملات اجرا می‌شوند که از آن‌ها به «قواعد خاص» تعبیر می‌گردد (همان).

قواعد فقه سیاسی در اندیشه سیاسی کاشف الغطاء قواعدی هستند که یا صرفاً سیاسی هستند و یا قواعد عامی هستند که در احکام و مسائل سیاسی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. ما در این قسمت هر دو بخش را در زمره قواعد فقه سیاسی به حساب آورده و در اندیشه کاشف الغطاء مورد بحث قرار می‌دهیم.

قاعده نفی سبیل

یکی از اصول اساسی‌ای که در فقه کاشف الغطاء مورد استناد و مبنای استنباط قرار

گرفته و چارچوبی لازم را برای روابط سیاسی - اجتماعی مسلمانان با کفار و نیز سیاست خارجی حکومت اسلامی فراهم می‌کند، اصل نفی سبیل است. تأمل در اندیشه و رفتار سیاسی او بیانگر آن است که قاعده نفی سبیل، محور اساسی رفتار و فقه سیاسی ایشان به‌ویژه در روابط مسلمانان با کفار بوده است. کاشف الغطاء، بر پایه کاربرد این قاعده، افزون بر آن‌که آن را اساس استنباط احکام قرار داده است، وظایف مسلمانان را در برابر سلطه‌گری‌های استعمار، به شایستگی روشن نموده است.

منظور از این قاعده، نفی استیلا و سلطه بیگانگان بر مسلمانان است. این قاعده، در طول تاریخ، عزت مسلمانان را در برابر کفار تضمین کرده است و فقهای مبرز شیعه، در رهنمود آن، به کرات مسلمانان را از در غلتیدن در چنبره سلطه قدرت‌های استعماری نجات داده‌اند. از نمونه‌های بارز به‌کارگیری این قاعده، نهضت تحریم تنباکو (نجفی، ۱۳۷۸، ص ۷۳۱)، ماجرای کاپیتولاسیون (شکوری، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۴۲۱) و صدور فتوای جهادیه علیه نیروهای انگلیس و روس (نامدار، ۱۳۷۶، ص ۲۵۱-۲۴۶ و عمید زنجانی، ۱۳۷۰، ص ۲۹۸-۲۹۰)، است.

در گرماگرم جنگ‌های ایران و روس، به سال ۱۲۲۳ ه.ق، حکومت قاجار در تنگنای شدیدی قرار گرفت؛ از یک‌سو روس به گنجه یورش برده بود و از طرف دیگر، نارضایتی و شورش‌های داخلی آن را در شرایط سخت و طاقت‌فرسا گرفتار ساخته بود. برای خروج از این وضعیت شکننده و بحرانی، حکومت چاره را در آن دید که از فقیهان عتبات عالیات و ایران، فتوای جهاد اخذ نماید (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۸۱) تا با بهره‌گیری از نفوذ معنوی علما؛ هم در برابر روس به رویارویی برخیزد و هم شورش‌های داخلی را سرکوب کند. فقیهان بزرگ عراق و ایران هر یک، شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۳۷ ه.ق)، آقا سیدعلی طباطبایی اصفهانی (۱۲۳۱ ه.ق)، میرزا ابوالقاسم قمی (۱۲۳۱ ه.ق) و میر محمدحسین خاتون‌آبادی امام‌جمعه اصفهان (۱۲۳۳ ه.ق) درخواست حکومت را پذیرفتند و علیه روس فتوای جهاد صادر کردند (حاج سیدجوادی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۸۱).

شیخ جعفر کاشف الغطاء در این فتوا فتح‌علی‌شاه را در جهاد با روس‌ها نایب

خویش قرار داد:

من اگر مجتهد هستم و قابلیت نیابت از سادات زمان را دارم، به شاه اذن می‌دهم که آنچه برای هزینه جنگ و سرکوبی اهل کفر و طغیان نیاز دارد، از خراج و درآمد زمین‌های مفتوحة العنوة و نظیر آن و نیز زکات طلا و نقره و جو... بگیرد و اگر این‌ها خرج جنگ را تأمین نکرد و راه دیگری برای تأمین هزینه جنگ و دفع شر این دشمنان شقاوتمند وجود ندارد، مجاز است از اموال مردم سرحدات و مرزنشینان بگیرد تا از جان و ناموس آنان دفاع کند و اگر باز هم خرج جنگ تأمین نشد، از اموال مردم دیگر که از مرز دورند، به اندازه هزینه جنگ بگیرد و به هر مسلمانی واجب است امر سلطان را اطاعت کند (کاشف الغطاء، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۳۳۳ و زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۶۵).

کاشف الغطاء به دلیل دفاع از سرزمین اسلامی و عدم استیلای کفار بر آن، به ایشان به نیابت از امام زمان (علیه السلام) اذن جهاد می‌دهد و می‌فرماید:

ای پیروان پاک‌اعتقاد! به درستی که سیاست جهاد و دفع اهل کفر و عناد و جمع لشکر، مخصوص است به بزرگان بندگان و پیامبران و ائمه امانا و کسی که قائم مقام ایشان است از علما و پس در حصول موانع ظهور و عدم امکان قیام ما و قیام علما این امور اذن دادیم به پادشاه این زمان و یگانه دوران که معترف است به اطاعت و سالک است در دفع دشمنان به طریقت شریعت ما، فتح‌علی شاه و کسی را که ولی عهد و قائم مقام خود دانسته و ملک آذربایجان را به او وا گذاشته است، شاهزاده عباس میرزا در جمع سپاه برای کسر شوکت کفار و اخذ اموال و امر عیال و اطفال آنها، هر که در سپاه ایشان قتل شود، مثل آن است که در لشکر ما به قتل رسیده و آن که اطاعت ایشان کند، چنان است که اطاعت ما کرده باشد و هر که ایشان را یاری نکند، ندیم ندامت شود و محروم از شفاعت ما در روز قیامت باشد (فراهانی، بی تا، ص ۴۷).

فتوای جهادی کاشف الغطاء حائز چند نکته مهم است: اول این که این فتوا دارای جنبه‌هایی از عقلانیت و دارای بنمایه‌های شرعی است؛ زیرا جهاد با روس باعث حفظ نوامیس و اقتدار مسلمانان است. دوم این که در این فتوا فقه و حماسه ترکیب شده است. استفاده از کلماتی هم چون شهادت و کربلا در کنار مفهوم امامت، ولایت فقیه و اذن جهاد، بیانگر این امتزاج است. سوم این که فتوای کاشف الغطاء مبنی بر وجوب اطاعت شرعی مردم از فتحعلی‌شاه، مشروط به اذن و نیابت فتحعلی‌شاه از جانب ایشان است. بنابراین، اطاعت مردم از شاه هرگز ذاتی نیست، بلکه عرضی است. بر اساس شرایط سخت و ناگوار آن روز ایران، نظریه سلطنت مأذون و نیابت عامه فقیه گره‌گشای مشکلات جامعه ایران بود.

مطابق مفاد قاعده نفی سبیل، ولایت کافر حرام است؛ این حرمت بدان دلیل است که ولایت وی مستلزم تشریع و بدعت در مناصب شرعی است. علاوه بر این، ولایت کفار باعث برتری‌شان و رتبه کافر و ذلت و خواری کسی است که در تحت ولایت او قرار گرفته است (فصیحی دولتشاهی، ۱۳۹۲، ص ۹۸). بر خلاف نظریه برخی از فقها هم چون سید حکیم که راه نفی‌شده را منحصر در تعامل و تعاهدی می‌دانند که موجب عزت کفار و ذلت مسلمانان باشد و اگر اجیرشدن مسلمان، مثل خیاطی کردن برای مؤمن موجب چنین ذلتی نشود، صحت آن بلامانع است (مصطفوی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۱۵).

در نظریه کاشف الغطاء قاعده نفی سبیل همان گونه که تشریع احکام مقتضی استیلاي کفار بر مسلمانان را نفی می‌کند، هر نوع تعاهد و تعاملی که موجب سلطه کفار بر مسلمین باشد؛ اعم از اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی را باطل و نا مشروع می‌شمارد. قاعده نفی سبیل به عنوان قاعده ثانوی حاکم بر قاعده اولی «اصالة اللزوم فی العقود» و وجوب پای‌بندی به عقود است. حاکمیت قاعده نفی سبیل بر ادله اولیه، بدین معناست که اگر حکومت اسلامی به مقتضای عموم و اطلاق «احل الله البيع» معامله‌ای با کافران داشته باشد که به موجب آن بر مسلمانان سلطه پیدا کند، آن معامله به دلیل حاکمیت قاعده نفی سبیل بر ادله اولیه حرام و بی‌اثر است.

هم‌چنین به‌عنوان حکم اولی، اصل، جواز روابط بین‌المللی مسلمانان با کافران است، اما اصل سیادت و عزت اسلامی، ناظر و حاکم بر این حکم اولی است. کاشف الغطاء بر اساس این قاعده فقهی، نه‌تنها حکمی را که مستلزم ولایت و استیلای کفار بر مسلمین باشد، شایسته تشریع نمی‌داند که هرگونه آرا و افعال سیاسی خود را بر اساس این قاعده بنا می‌نهند. برای مثال، به هنگام هجوم روسیه تزاری به سرحدات و کشور اسلامی ایران، فقهای اسلام بر اساس این قاعده فقهی به فتوای جهاد دست زدند تا موجبات سلطه دارالکفر بر دارالاسلام فراهم نیاید. کاشف الغطاء نه‌تنها استیلای کفار بر سرزمین و روابط بین‌المللی حکومت اسلامی را روا نمی‌داند که عدم جواز تسلط را در چارچوب تنقیح مناط در موضوعات دیگر به حکم «العله تعمم وتخصص» قبض و بسط می‌دهد. در چارچوب تنقیح مناط، قرارگرفتن کفار در موقعیت بالادست و قرارگرفتن مسلمانان در مکان پایین، جایز نیست و علت قطعی این حکم همان حفظ سیادت و عزت مسلمانان و سلطه پیدا نکردن کافر بر نوامیس اسلامی و مقدسات اسلامی است. از نگاه فقهی، اذن جهاد برای کسی که حکومتش از نظر کاشف الغطاء مشروعیت ندارد، گامی برای اعمال قاعده نفی سبیل در عرصه سیاسی ارزیابی می‌شود؛ زیرا بارزترین مصداق سبیل و سلطه کافران، تجاوز و اشغال نظامی است و هر اقدامی که برای مقابله با آن انجام شود، برای نفی سبیل و سلطه کفار بر مسلمین و کشور اسلامی است. کاشف الغطاء بر اساس این قاعده فقهی، عدم برتری کفار نسبت به مسلمانان را در ساختمان‌ها و منازل نیز مورد بحث و تأکید قرار می‌دهد:

کافر ذمی در شهرهایی که توسط مسلمانان بنا شده‌اند و هم‌چنین در شهرهایی که مسلمانان از تحت سلطه کفار بیرون آورده‌اند؛ چه از طریق قهر و غلبه و چه از طریق صلح و مصالحه نمی‌توانند کنیسه بسازند. اگر چنین بنایی احداث شود، باید تخریب شوند. هم‌چنین تجدید بنای کنیسه منهدم‌شده جایز نیست (کاشف الغطاء، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۳۳۷).

کاشف الغطاء نه‌تنها احداث و اصلاح کنیسه را در شهر مسلمین جایز نمی‌داند که اجیرشدن مسلمان برای اصلاح کنیسه را نیز شرعی نمی‌داند (همان). از نظر کاشف الغطاء،

عزت مسلمانان یک اصل است. هر آن چه باعث از بین رفتن اقتدار مسلمانان گردد، روا نیست. از همین رو، پذیرش مسؤولیت از سوی جائر به خصوص جائر کافر را حرام تلقی می کند. فلسفه این حکم همان رفعت جایگاه حاکم جائر و خواری کسی است که ولایت را از سوی جائر قبول نموده است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۳۳۱). به طور کلی کاشف الغطاء هر چیزی را که سبب برتری کفار بر مسلمین را فراهم می کند، باطل و مردود می داند. مطابق با این قاعده، حتی وی مهمان کردن کفار را برای مسلمان جایز نمی داند؛ زیرا مهمان دارای عزت و احترام است، ولی کافر از نظر شرع احترامی در حق غیر خود ندارد (کاشف الغطاء، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۵۴).

قاعده وفا به عهد

یکی از قواعد که در فقه سیاسی کاشف الغطاء کاربرت پیدا کرده است، قاعده وفای به عهد است. این قاعده بیانگر اصل الزامی بودن عهد و هرگونه قرارداد است. در نظرگاه کاشف الغطاء همزیستی مسالمت آمیز جوامع، بدون اصول مورد توافق و مشترکی هم چون لزوم وفا به پیمان امکان پذیر نیست و بنابراین، حکومت اسلامی در تعاملات بین المللی و سیاست خارجی، این اصل را باید رعایت نماید. کاشف الغطاء در مقام مستندسازی این قاعده فقهی و نیز اثبات مفاد آن که همان لزوم وفای به عقود، به مستندات هم چون کتاب، سنت و اجماع تمسک می جوید (کاشف الغطاء، ۱۴۳۲ق، ص ۲۲). مطابق با مستندات، نقض پیوسته پیمان، باعث عذاب آخرت (آل عمران (۳): ۷۶) و «خروج از جرگه انسانیت» است و آدمی را به مرتبه بدترین جنندگان روی زمین تنزل می دهد و متقابلاً وفای به عهد، مقتضای تقوای الهی (همان) و عقل (رعد (۱۳): ۲۰-۱۹) است.

در لزوم عقود، پیروی از شرع و احکام شرعی در اندیشه فقهی - سیاسی کاشف الغطاء یک شرط اساسی محسوب می گردد. برای مثال، او در مورد عقد جزیه می نویسد:

در لزوم عقد جزیه پیروی از دین و احکام آن شرط است. هم چنین عدم تظاهر به چیزهایی که در شریعت اسلام حرام تلقی شده است؛ مثل خوردن گوشت خنزیر، شرب خمر، نکاح محرّمات، معاونت کفار، کشف اسرار (نظامی - سیاسی)

مسلمانان، تشویق و تحریک کفار بر قتل مسلمانان و نیز ترغیب آنان بر تسلط بر جان و مال مسلمانان، شرط لزوم عقد است (کاشف الغطاء، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۳۴۰).

در مورد عقد امان نیز همین نظر را دارد:

عقد امان از عقود لازمه است. بنابراین، پایبندی به آن‌ها لازم و برهم‌زدن آن‌ها جایز نیست، جز آن‌که شروط آن فاسد (مخالف دین خدا) باشد (همان، ص ۳۴۴).

در جای دیگر می‌نویسد:

اگر مسأله امان‌دادن به کفار به تحکیم ارجاع داده شد، حکم حاکم زمانی واجب الاتباع است که مخالف شرع و مبتنی بر امری باطل نباشد. هم‌چنین باید به صلاح مسلمین باشد، در این صورت عمل به حکم حاکم لازم و تخلف از آن جایز نیست...، اگر حاکم به چیزهای غیر مشروع حکم داد، حکم او نافذ نخواهد بود (همان، ص ۳۴۷).

کاشف الغطاء در مورد لزوم حکم حاکم و وفای به آن چنین می‌نویسد:

حاکم نمی‌تواند بعد از تحکیم، به جز در مورد ترس از وقوع فساد، از حکم خود رجوع کند. هم‌چنین محکم نمی‌تواند از تحکیم حاکم سرپیچی نماید (همان، ص ۳۴۸).

کاشف الغطاء قاعده وفای به عهد را شامل عقد صلح نیز می‌داند. او معتقد است قراردادهایی که در زمان جنگ بین اسلام و کفر منعقد می‌گردد، لازم الاتباع است و در این مورد می‌نویسد:

و لا يجوز نقض العهد بعد عقدها، الا اذا حصل فساد على المسلمين (همان، ص ۳۵۳).

به‌هرحال، کاشف الغطاء بر اساس قاعده وفای به عهد، ملتزم‌بودن به قراردادها را از مسلمانان چشم‌انتظار است. هرچند که طرف معاهده کافران باشند. نکته مهم این‌که لزوم و وجوب وفای به معاهدات و قراردادها در نظر کاشف الغطاء در امور فردی و

اجتماعی خلاصه نمی‌گردد، بلکه امور سیاسی خصوصاً سیاست و روابط خارجی نیز مشمول عمومیت این قاعده می‌گردد. بدین ترتیب، هر آنچه در دیدگاه فقهی کاشف الغطاء عقد شمرده شود، لازم‌الوفاست؛ اعم از این که این پیمان یک‌جانبه یا چندجانبه باشد، طرف معاهد، مسلمان یا کافر باشد، موضوع قرارداد، اقتصادی، سیاسی و یا نظامی باشد. این نشان از اهمیت این قاعده در فقه کاشف الغطاء دارد. وی به گونه‌ای به این قاعده اهمیت قائل است که به هیچ عنوان فریب در روابط مسلمانان با کافران را روا نمی‌پندارد (همان، ص ۳۴۵). از نظر وی، تنها استثنای قاعده، ترس از خیانت دشمن و نقض قرارداد از سوی طرف مقابل است.

قاعده یا اصل عدم ولایت

نخستین فقهی که اصل عدم ولایت را وارد دستگاه فقهی خود نمود، مرحوم کاشف الغطاء است (کدیور، ۱۳۷۷، ص ۲۴۲). پس از وی به ویژه از زمان شیخ اعظم انصاری به بعد، این اصل همواره مورد تمسک فقیهان قرار گرفته است. به رغم آن که فقیهان شیعه؛ اعم از متقدم و متأخر به وفور در مباحث فقهی از اصل عدم ولایت بهره جسته‌اند، اما در باره چیستی و خاستگاه این اصل، تبیین و توضیحی ارائه نکرده‌اند. اولین کسی که بعد از استناد به این اصل، به تبیین خاستگاه و چیستی آن نیز پرداخته مرحوم شیخ «کاشف الغطاء» است. بعد از وی فقیهان متأخر که به تبیین خاستگاه و چیستی مسأله عدم ولایت با استدلال به تساوی انسان‌ها در عبودیت پرداختند که می‌توان به عبدالفتاح حسینی مراغی (حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۵۶)، ملا آقا فاضل دربندی (دربندی، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۸)، امام خمینی (امام خمینی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۹) و مصباح یزدی (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۹۶) اشاره کرد.

بنابراین، کاشف الغطاء، اصلی را در فقه بنیان می‌نهد که اساس استدلال فقهای بعد از ایشان محسوب می‌شود. مرحوم نراقی که تقریباً هم‌عصر کاشف الغطاءست، در بحث ولایت از همین اصل بهره جسته است. در نظر وی غیر از خداوند هیچ کس حق ولایت بر دیگری را ندارد؛ زیرا تمام انسان‌ها در عبودیت برابرند، اما مواردی از جمله ولایت

فقیه را از این اصل استثنا می‌کند (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۵۲۹). کاشف الغطاء نیز قبل از نراقی با تأسیس این اصل، چند مورد را از آن استثنا کرد که نبوت، امامت و علم، از مهم‌ترین آن‌ها به شمار آمده است (کاشف الغطاء، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۳۷). بر اساس دیدگاه کاشف الغطاء، علم هم‌چون نبوت و امامت عامل ایجاد ولایت از سوی خداوند در نظر گرفته شده است. منظور کاشف الغطاء از علم، فقاہت است. بنابراین، ولایت فقیه از مستثنیات اصل عدم ولایت محسوب می‌شود.

تبیینی که از سوی کاشف الغطاء در ارتباط با چیستی و خاستگاه اصل عدم ولایت ارائه شده در عنوان تساوی بندگان قابل بررسی است. کاشف الغطاء در کتاب خود، قاعده عدم ولایت را با عناوین زیر توضیح می‌دهد:

۱. فی انّ الاصل لایکون لاحد بعدا لله تعالی سلطان علی احد (همان، ص ۲۰۷).

در چارچوب این اصل، کاشف الغطاء بر این نکته اساسی تأکید می‌کند که انسان‌ها از آن جهت که انسان هستند، هیچ‌گونه برتری نسبت به یکدیگر ندارند. از این‌رو، هیچ‌کس بر دیگری حق امر و نهی ندارد (همان). اصل اساسی این است که هیچ‌کس پس از خدای متعال بر دیگری اختیار ندارد؛ زیرا در بندگی با هم برابرند و هیچ‌یک از بندگان بر امثال او تسلط ندارند و در واقع هیچ‌کس جز مالک بر اموال شما ولایت مطلقه ندارد.

۲. فی انّ الاصل ان لایلی احد علی مال احد و لا علی منافع بدنه (همان، ص ۲۰۹).

مقتضای هردو عنوان فوق عدم ولایت احدی بر دیگری است؛ زیرا تمام انسان‌ها در خلقت و مرتبه انسانی برابر هستند. کاشف الغطاء در این اصل در مقام بیان این مسأله اساسی است که افراد بر اموال و دارایی‌های خود سلطه دارند و مجازند هرگونه تصرف مالکانه در آن‌ها داشته باشند.

اصل این است که کسی بر مال و منافع بدن کسی دیگر سلطه‌ای نداشته باشد؛ زیرا خلق، همگی در صفت عبودیت برابرند و کسی را بر کسی دیگر امتیازی نخواهد بود. بنابراین، وجوب پرداخت نفقات، تسلط اولیا بر مولی‌علیهم و امثال این‌ها بر خلاف قاعده است و کسی هم که ولایت برای وی ثابت است، بایستی بر قدر متیقن اکتفا کرد؛

قدر متیقن همان ولایت ائمه، اوصیا و کسانی است که ولایت آنان با مصلحت همراه و دارای اذن باشد (همان).

با توجه به مباحثی که کاشف الغطاء حول محور قاعده عدم ولایت مورد بحث قرارداد، این نکته به دست می‌آید که ایشان قاعده عدم ولایت را بر مبنای عقل، اصل توحید، کرامت انسان و اصل مساوات، تبیین و تقریر کرده است. مطابق با این اصل، تحت سیطره دیگران بودن و سلطنت کردن بر دیگران خلاف عقل، توحید و کرامت انسان است. به حکم عقل، هیچ‌کس بر دیگری ولایت سیاسی ندارد. بر مبنای اصل کلامی توحید، فقط عناصر خالقیت و مالکیت می‌توانند منشأ ایجاد ولایت باشند. هم‌چنین به دلیل اصل آزادی و برابری افراد در خلقت، تصرف در امور افراد و تحمیل ولایت بر آنها جواز شرعی ندارد، اما بر اساس دلایل خارجی، افرادی از عمومیت قاعده به‌صورت تخصیصی یا تخصیصی استثناء می‌شوند. ولایت خداوند تخصصاً از این قاعده خارج است. از این‌رو، کاشف الغطاء اصل جداگانه‌ای در مورد ولایت خداوند تأسیس کرده است: «الاصل الله سلطان لاحد علی احد». مطابق این اصل، ولایت بر آدم و عالم فقط و فقط از آن خداست و هیچ‌کس حق اعمال ولایت بر دیگری را ندارد و هرگونه تصرف و دخالت در نظام هستی و در سرنوشت انسان با اذن او مشروعیت می‌یابد.

یکی از مستثنیات بارز این اصل، انبیا و ائمه علیهم‌السلام هستند. ولایت معصوم تخصیصی بر عمومیت قاعده ولایت است. رسول اکرم به جعل الهی دارای ولایت بوده و حکم‌شان نافذ است (زیرا او نسبت به مؤمنان، از خود آنان سزاوارتر است). بعد از پیامبر، ائمه یکی پس از دیگری به نصب الهی و نبوی حاکم بر مردمند و حکم‌شان از این‌جهت نافذ است. به تبع آن، حرمت مخالفت و وجوب اطاعت از شخص مولاست. او در باره حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» می‌نویسد:

مقصود از ولایت در این حدیث، ولایت تصرف در امر و نهی است و در آن ظهور دارد؛ زیرا هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که پیامبر در گرمای شدید مردم را جمع و برای آنان خطبه بخواند، نه برای نصب خلافت، نه امارت سرّیه و نه امامت در فتوا و نه امامت در قضا و امامت در جماعت و نه حکومت قریه و

نه امارت حاجیان و...، بلکه صرفاً برای بیان این مسأله، هر که من صاحب او هستم، پس علی صاحب او است! سپس معنای تهنیت قوم چه می‌شود؟ (همان، ص ۸۳).

ولایت فقیه نیز از این قاعده استثنا شده است. همان‌گونه که ولایت پیامبر و ائمه در دیدگاه کاشف الغطاء به دلیل معتبر شرعی از تحت قاعده عدم ولایت خارج شده است، ولایت فقیه نیز از این اصل استثنا شده است و لذا در دیدگاه کاشف الغطاء اعمال حاکمیت به مثابه امر خطیر در بستر زعامت مجتهدان نیز ساری و جاری است. او نصب فقیه را از سوی شارع می‌داند (کاشف الغطاء، ۱۴۳۲ق، ص ۳۳۵). بر اساس نظریه ولایت عامه فقیه که از سوی کاشف الغطاء و برخی دیگر از فقهای عصر قاجاری مطرح شد، به جز «بغی» و «جهاد» ابتدایی، فقیه از همان جایگاهی در جامعه و امور سیاسی - اجتماعی برخوردار است که امام معصوم دارا بود. منظور از «ولایت عامه» همان «ولایت در حوزه امور عمومی، مصالح اجتماعی مسلمانان و مسائل حکومتی و سلطانی عام است». به همین دلیل، صاحب جواهر از قول کاشف الغطاء نقل می‌کند:

فقیه حق تشکیل دولت و نصب سلطان دارد که اگر چنین کرد، آن حکومت دیگر طاغوتی نیست (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱۹-۹۷).

این همان عموم ولایت در اندیشه مرحوم شیخ است که از اصل عدم ولایت استثنا شده است. لذا وی در برخوردش با فتحعلی‌شاه و نیز در واکنش به نظریه‌های رقیب، ولایت را از آن خود دانسته و شاه را معترف به اطاعت از خویش وصف کرده و این‌که با تمام کوشش در ذیل اطاعت و اذن اوست (حائری، ۱۳۷۲، ص ۳۳۱).

حاصل تبیین کاشف الغطاء از اصل عدم ولایت این است که چون خداوند خالق و مالک انسان است، لذا ولایت ذاتی بر انسان دارد و داشته‌های وی مخصوص او است. بنابراین، ولایت مأذون از ناحیه خداوند، ولایت عرضی است و تعارضی با اصل عدم ولایت ندارد. هم‌چنین اصل عدم ولایت، نیاز جامعه به ولایت و حکومت را نفی نمی‌کند، بلکه «مبدأ بشری» آن را نمی‌پذیرد. از این رو، «اصل عدم ولایت» محکوم اصل دیگری قرار نمی‌گیرد (سروش محلاتی، ۱۳۸۳، ش ۲۵، ص ۶۳).

قاعده حرمت اعانت ظالم در ظلم

مرحوم کاشف الغطاء از کسانی است که به قاعده حرمت اعانه بر اثم به عنوان قاعده فقهی استناد کرده است. در فقه سیاسی کاشف الغطاء اعانه بر ظلم همان کمک به ظالم در جهت تحقق و گسترش ظلم و برنامه‌های ظالمانه است. بر اساس دیدگاه کاشف الغطاء، معاونت ظالمین در ظلم حرام است؛ زیرا این امر همان رکون و مساعدت بر گناه است که عقلاً و شرعاً و به دلیل ورود اخبار متواتر از سوی معصومین علیهم‌السلام ممنوع اعلام شده است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۴۴).

کاشف الغطاء مسائل زیادی؛ اعم از فرهنگی، اقتصادی، مذهبی و سیاسی را مشمول این قاعده دانسته و آن‌ها را از مصادیق معاونت ظالمین تلقی می‌کند: کمک و همکاری جانی، آبرویی، دینی و فکری از قبیل فتوا و قضاوت از مصادیق معاونت ظالمین محسوب می‌شود (همان).

از نظر کاشف الغطاء، هر کاری که باعث تقویت پایه‌های حکومت جور می‌گردد، بر اساس این قاعده دارای اشکال جدی بوده و باید از آن دوری کرد. برای مثال، کسی که به همراه حاکم جائز به سفر می‌رود، اگر این شخص با عملکردش باعث تقویت حکومت جور می‌شود، سفر وی معصیت بوده و باید نمازش را تمام بخواند (کاشف الغطاء، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۷۳).

از نظر کاشف الغطاء یکی از موارد کاربرد قاعده اعانه ظلمه فروش سلاح به دشمنان دین است. وی چنین می‌نویسد:

فروش سلاح به دشمنان دین حرام است. در صورتی که میان ظالمین و مظلومین جنگی واقع شده است و احتمال داده شود که ظالمین از سلاح خریداری شده علیه مظلومین استفاده می‌کنند، فروش سلاح به ظالم مطلقاً حرام است؛ چه فروشنده قصد مساعدت ظالم را داشته باشد یا نه؟ در صورتی جنگی وجود ندارد، فروش سلاح به آنان حرام نیست، مگر با قصد مساعدت. ساختن پل‌ها، اصلاح جاده‌هایی که به [هم] وصل می‌شود، هم‌چنین تهیه مرکب، اسباب سفر، سعی در تقویت آنان به واسطه قلم، شعر،

اجاره مساکن، فروش غذا، شراب نیز در حکم فروش سلاح است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۳۲۳-۳۲۲).

از نظر کاشف الغطاء، معاونت ظالم گناه و متقابلاً معاونت امام و نایبان وی واجب است. وی معتقد است ظالم عصیانگر است و هر ظالمی، یاغی است و بر هر مکلفی واجب است متجاوز را در دفع ظلم از خود یاری دهد و هر کس بر امام یا نایب خاص او یا نایب عام او خروج کند و در مقابل اوامر یا نواهی او عصیان نماید و هر کس بر خلاف امر و نهی وی در باره بازداشتن زکات یا خمس و یا در انجام وظایف خود عمل نماید، باید با او مبارزه کرد.

البته مرحوم کاشف الغطاء کمک به ظالم را فقط در محرمات حرام می‌داند و معتقد است در کارهای حلال کمک به ظالم جایز است. از این جهت، سخن صاحب حدائق (بحرانی، ۱۳۶۹، ج ۱۸، ص ۱۲۱) که تلاش می‌کند تا حرمت کمک به ظالم در مباحات را با روایات بسیاری ثابت کند، رد می‌کند. بر اساس دیدگاه کاشف الغطاء سیره متشرعه که از صدر اسلام تاکنون استمرار داشته است، با این حرمت مخالف است؛ زیرا میان مسلمانان و ظالمان، معاملات کوچک انجام می‌گرفت. از سوی امامان، راجع به این معاملات، نه تنها نهی و توبیخ صورت نمی‌گرفت که حتی به حسن معاشرت سفارش می‌شد. بنابراین، اخبار بر حرمت اعانه در مباحات دلالت ندارند؛ فقط معاونت ظالم در ظلم یا محرمات حرام است. اما اگر معاونت در اعمال مباح از اعوان ظلمه محسوب شود، آن نیز حرام است. پس محرمانی که عنوان اعوان ظلمه بر آن تطبیق ندارد، دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد. اعراض مشهور فقها از روایات، موجب ضعف دلالت می‌شود (کاشف الغطاء، بی تا، ج ۴، ص ۳۶۷).

قاعده عدالت

عدالت در اندیشه کاشف الغطاء به حوزه‌های کلام، فلسفه و اخلاق محدود نیست، بلکه در ابواب مختلف فقه به‌ویژه فقه اجتماعی و سیاسی از قبیل قضاوت، امام جماعت، شهادت، سیاست و امور حسبه را نیز در بر می‌گیرد. استفاده وافر کاشف الغطاء از

عدالت در مسائل مختلف به‌ویژه در فقه سیاسی، آن را به مثابه یک قاعده اساسی در حوزه‌های مذکور قرار داده است و نشان می‌دهد که عدالت در اندیشه وی به عنوان قاعده عام و فراگیر قابل اعمال است. در نظر وی عدالت شرط وجوب عینی نماز جمعه، شرط شاهدان در ثبوت رؤیت هلال، شرط مشروعیت ولایت و حاکمیت (همان، ج ۳، ص ۲۴۷) و شرط مستحقین زکات (همان، ج ۲، ص ۳۵۵) محسوب می‌گردد.

بنابراین، عدالت در نظرگاه مرحوم کاشف الغطاء، تنها در حوزه شخصی مطرح نمی‌شود، بلکه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی کاربرد فراوان پیدا کرده است. کاشف الغطاء از عدل دیگری، تحت عنوان «العدل فی الرعیة» نام برده و در توضیح مراد خود می‌نویسد:

کسی که ریاست مسلمان را به عهده می‌گیرد، بایستی در صدد برآورده ساختن خواسته امام علیه السلام و علما که همان «عدل در رعیت» است، بکوشد؛ عدل در رعیت همان معاشرت نیکو با مردم، بدون گرایش تبعیض آمیز نسبت به یکی از آن‌ها؛ اعم از دوست و دشمن و نیز یاری نکردن ظالمین بر ضد مظلومین است؛ بی‌آن‌که در امور یادشده مرتکب حرام شده و به رنگ عده‌ای از کارگزاران در بیاید که در مسائل حکومتی بین حلال و حرام تفاوت قائل نیستند (همان، ص ۴۰۹).

قاعده عدالت اجتماعی و سیاسی، به‌رغم آن‌که دارای مبانی و استانداردهای لازم یک قاعده فقهی است و می‌توان آن را به ادله زیادی از کتاب و سنت و اجماع و عقل مستند کرد، ولی مع الأسف فقها آن‌گونه که شایسته است، بدان نپرداخته‌اند. این مطلب به گفته شهید مطهری سبب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما گردیده است (مطهری، ۱۴۰۳ق، ص ۲۷). درحالی‌که رویکرد غالب در ادوار مختلف فقه، طرح قاعده عدالت، بدون توجه به خصلت اجتماعی بوده است، اما کاشف الغطاء از فقه فردی - سستی گذر کرده و عدالت را با وصف اجتماعی و سیاسی آن مطرح می‌سازد. چون در نگاه وی افراد علاوه بر هویت فردی، دارای هویت اجتماعی هستند، در طرح این قاعده میان فرد

و جمع سازش برقرار می‌کند. عدالت در نظر این فقیه بزرگ، همان‌گونه که ملاک حکم فقهی قرار گرفته است، در عرصه قانون‌گذاری و اجرای آن و مبنای اطاعت از حاکم نیز قرار گرفته است. تمحض و تصلب کاشف الغطاء بر عدالت در ابواب گوناگون فقه، یک مسأله بی‌بنیاد نیست، بلکه از مبانی مستحکم برخوردار است. از آنجا که وی به حسن و قبح عقلی معتقد بوده، می‌توان حکم عقل را یکی از مستندات قاعده عدالت بر شمرد. زیرا کاشف الغطاء یک شخص اصولی است. به گفته یکی از نویسندگان، اصولی‌ها بارزترین مصداق حسن و قبح را عدل و ظلم برمی‌شمارند (مهریزی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۶).

هم‌چنین مستندات قرآنی و روایی زیادی را می‌توان برای این قاعده در فقه کاشف الغطاء پیدا نمود. برای مثال، این‌که وی عدالت را معیاری برای اثبات مکارم اخلاقی (از جمله شخص حاکم) می‌شمرد (کاشف الغطاء، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۱۸)، این را می‌توان به روایات زیادی مستند کرد که در باره عدالت وارد شده است (همان). در روایات، ملاک و معیار سیاست، عدل دانسته شده است (تمیمی آمدی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۵). هم‌چنین وی با استناد به آیه «لاینال عهد الظالمین» (کاشف الغطاء، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۱۸)، امامت را مخصوص امام عادل دانسته و دست ظالمین را از این مقام ارجمند کوتاه کرده است.

قاعده احسان

منظور از قاعده احسان آن است که هرگاه شخص یا گروهی به انگیزه کمک و نیکوکاری به دیگران، باعث ورود ضرر به آنان شود، اقدامش ضمان آور نیست. اساساً این قاعده خود به منزله دلیل عقلی است و می‌توان آن را به مثابه روح حاکم بر احکام و قوانین اسلامی در نظر گرفت. این قاعده به حدی دارای ارزش و اهمیت است که می‌توان در مقام تعارض ادله به تقدم و ترجیح آن بر دیگر ادله (از جمله ادله ضمان) دست زد (کاشف الغطاء، ۱۴۳۲ق، ص ۷).

کاشف الغطاء قاعده احسان را تنها در مباحث فقه عمومی به کار نمی‌برد، بلکه در مباحث فقه سیاسی نیز بیش‌ترین بهره‌برداری را از آن به عمل می‌آورد. او همان‌گونه که

علاج طیب و قطع اعضای فاسده را نوعی احسان در حق بیمار می‌داند، عمل قاضیان، مفتیان، رجال سیاسی، مرئیان و معلمان را نیز از مصادیق بارز احسان به حساب می‌آورد؛ زیرا معتقد است رهایی‌دادن مردم از شداید آخرت از بزرگ‌ترین احسان‌ها در حق مردم است (همان، ص ۹). وی به صراحت می‌نویسد:

در نظام‌های ظالمانه که مردم مجبورند مال‌های زیادی را بابت باج و خراج بپردازند، اگر کارگزاران این نوع نظام‌ها که خود از ایادی ظلمه محسوب می‌شوند، به انگیزه دفع ضرر بیش‌تر از مردم و جلوگیری از ظلم مضاعف، از آنان مالی را دریافت کنند تا به حاکم ظالم برسانند؛ هرچند این کار از باب تقیه نباشد، در برابر مال‌های دریافتی از مردم و دفع آن به ظالم مسؤول و پاسخ‌گو نخواهند بود؛ زیرا این کار نوعی احسان در حق مردم محسوب می‌گردد. البته این امر در صورتی است که خوف زیان مالی بر مردم برود، اما اگر این خوف بر جان، آبرو و نوامیس مردم وجود داشته باشد، باز هم جای هیچ‌گونه تردیدی در اخذ مال از مردم و دفع آن به ظالم باقی نمی‌ماند. این امر نیز از تحت ادله ضمان خارج و در دایره قاعده می‌گردد. دلیل آن این است که این کار با قصد خدمت و نیکوکاری انجام گرفته است (همان، ص ۷).

قاعده دفاع مشروع

قاعده دفاع مشروع از قواعد اساسی است که در موارد عمده‌ای از حقوق و فقه و از جمله در فقه سیاسی مورد استفاده شایان قرار می‌گیرد. فقهای شیعه بر اساس این قاعده بر لزوم دفاع سازمان‌یافته به هنگام تجاوز دشمن فتوا داده‌اند. ابوالصلاح حلبی در الکافی، سلار در المراسم العلویه، هم‌چنین ابن ادریس حلی در السرائر، حلبی در اشارة السبق، محقق در شرایع الاسلام و مختصر النافع، یحیی بن سعید الحلی در الجامع للشرایع، علامه حلی در کتاب‌های قواعد الاحکام، تبصرة المتعلمین و تلخیص المرام (مروارید، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۳۲-۳۱)، شهید اول در لمعه و شهید ثانی در شرح لمعه،

پیش از کاشف الغطاء بر لزوم دفاع مشروع در برابر تجاوز دشمن فتوا داده‌اند. کامل‌ترین بحث در مورد دفاع مشروع و جهاد را مرحوم کاشف الغطاء (کشف الغطاء، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۲۸۹-۲۸۷) انجام داده است. در فقه سیاسی کاشف الغطاء مشروعیت دفاع یک قاعده مسلم در نظر گرفته شده است. به طور کلی آن مرحوم از چهار نوع دفاع مشروع نام می‌برد که در صورت رعایت جمیع شرایط، شخص مدافع، مسؤولیت کیفری و مدنی ندارد. دفاع از جان، مال، آبرو و ناموس (همان، ص ۵۷) و دولت و سرزمین اسلامی در فقه کاشف الغطاء از مصادیق بارز دفاع مشروع محسوب می‌شود.

کاشف الغطاء این سه نوع اقدام نخست را تحت عنوان جهاد قرار نمی‌دهد، بلکه عنوان دفاع را برای آن‌ها مناسب می‌داند. او معتقد است کسی که در راه دفاع از جان، مال و عرض خود و دیگران به قتل برسد، حکم شهید بر وی جاری نیست؛ هرچند که در آخرت از شهدا محسوب می‌گردد (همان). آن‌چه از نظر کاشف الغطاء شایسته نام جهاد است، دفاع از کیان اسلام است.

در صورتی که امام معصوم غایب باشد و یا حتی، اگر ظاهر باشد، اما دسترسی به او و گرفتن اذن جهاد، امکان‌پذیر نباشد، بر مجتهدان واجب است که به جهاد دفاعی قیام کنند و مجتهد افضل بر دیگران مقدم است که باید یا خودش یا شخصی به اذن او فرماندهی جنگ را به عهده بگیرد. اکنون نیز که روس‌ها به خاک مسلمین تجاوز کرده‌اند، بر همه اشخاص اهل تدبیر و سیاست واجب است که بجهاد و چون اذن گرفتن از مجتهد برای اهل تدبیر موافق احتیاط است و به رضایت خدا نزدیک‌تر، لهذا من چون مجتهد هستم و نیابت از سادات زمان را دارم، به فتحعلی‌شاه اذن دادم که آن‌چه برای هزینه جنگ لازم است، از همه وجوه شرعی و خراج و درآمد، تهیه کند (رکابیان، ۱۳۹۷، ص ۹۲).

در فقه سیاسی کاشف الغطاء مشروعیت دفاع تنها در دولت و سرزمین خودی منحصر نیست، بلکه اگر دولت و اقلیم اسلامی در هر جا مورد تهاجم دولت غیر اسلامی قرار گیرد، باید به دفاع اقدام نمود و هر که در این امر مخالفت او کند، مخالفت

خدا کرده و سزاوار غضب ایزد جبار است (همان). کسی که در این راه کشته شود، شهید و اگر موجب خسارت به مهاجمان شود، تحت هیچ شرایطی مسئولیت کیفری ندارد؛ زیرا چنین شخصی در حال دفاع مشروع بوده است. بر اساس این قاعده، اگر از سوی کافران، خوف تجاوز به دولت سرزمین‌های اسلامی برود، بر تمام اهالی اقالیم اسلامی فرض است که از سرزمین‌های اسلامی دفاع کنند.

نکته مهم این که مرحوم کاشف الغطاء رعایت ترتیب دفاع از آسان به سخت را در مورد دفاع فردی و متجاوز مسلمان لازم شمرده، اما در مورد متجاوز کافر نوشته است: «کافر متجاوز عصمتش را رفع، حرمتش را هتک و عهدش را باطل کرده است» (کاشف الغطاء، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۵)، باید با شدیدترین صورت دفاع کرد.

درحالی که اکثریت قاطع فقها از جمله شیخ مفید، ابن حمزه، ابن زهره، ابن براج، ابی الحسن حلبی و شیخ طوسی، وجوب جهاد ابتدایی را مشروط به شرایطی از قبیل مردبودن، سلامت جسمانی، حریت، بلوغ، حضور امام معصوم علیه السلام، اذن امام، برخورداری از امکانات مالی برای حضور در میدان‌های جهاد دانسته و در جهاد دفاعی، فقط به شرط قدرت بر دفاع و مقاومت در برابر دشمن بسنده کرده‌اند، اما مرحوم کاشف الغطاء (همان)، هم چون علامه حلی، شهید ثانی، ابن فهد حلی، سیدعلی طباطبایی، شیخ حسن نجفی، میرزای قمی معتقد به اطلاق وجوب جهاد دفاعی؛ بدون هیچ قید و شرط است. تفاوت کاشف الغطاء با بسیاری از فقهای دیگر در این است که وی این قاعده را صرفاً در دستگاه فقهی اش تئوریزه نکرده است، بلکه آن را در ساحه عمل نیز کاربردی کرده است. فتوای جهاد و سفر وی از عراق به ایران در این راستا صورت گرفت. او در دفاع از شهرهای نجف و کربلا در برابر تجاوز وهابیت، دارای کارنامه درخشان است. در سال‌های آخر سده دوازدهم هجری، پیروان محمد بن عبدالوهاب در حجاز سر به شورش برداشتند و با ادعای اصلاح دینی، با بسیاری از معتقدات فرقه‌های مختلف اسلامی (و بیش‌تر شیعیان) مخالفت ورزیدند و در عمل تلاش گسترده‌ای را برای مبارزه با آنچه خود مظاهر شرک‌آلود می‌خواندند، آغاز کردند. دامنه این طغیان از مرزهای حجاز و شهرهای مکه و مدینه

گذشت و به عراق کشیده شد و دو شهر کربلا و نجف مورد هجوم وهابیان قرار گرفت.

در حمله آنان به نجف در ۱۲۱۵ قمری، شیخ جعفر کاشف الغطاء به مدت چهار ماه به دفاع از شهر و مقدسات برخاست و خود مسلح شد و دیگر عالمان و طلاب و مردم را نیز مسلح ساخت و با مهاجمان جنگید و سرانجام آنان را مجبور به فرار کرد. وی پس از آن دستور داد تا دیواری استوار برگرد شهر نجف بکشند تا به هنگام تاخت و تاز وهابیان، شهر و مردم آن در امان باشند. به طوری که می نویسد مردم نجف و حومه در هر سانحه به خانه شیخ رجوع می کردند، خانه او انبار اسلحه و پر از مدافعان مسلح بود. در صحنه مبارزه علمی نیز وی کتابی به نام منهج الرشاد لمن اراد السداد در نقد و رد آرای وهابیان نوشت که گویا نخستین کتاب در این زمینه است.

نتیجه گیری

با توجه به مباحث مطروحه در این پژوهش، این نتیجه به دست می آید که کاشف الغطاء از جمله فقیهانی است که در چارچوب فقه حکومتی به استنباط احکام سیاسی از نصوص دینی در عرصه های گوناگون زندگی سیاسی اقدام نمود تا قواعد و اصول زیربنایی را برای حکومت در عرصه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی بنیان نهد. در این اقدام نشان داد که فقه سیاسی وی عرصه مسائل نوظهور و حوادث واقعه است و در این میان، قواعد تأسیسی و تأییدی که وی بیان کرد، نقش اساسی در پاسخ گویی به مسائل جدید سیاسی زمانه اش و اعصار بعدی داشت. قواعد سیاسی او راهکارهایی روشن و انسجام یافته برای استفاده همگان و به خصوص فتحعلی شاه قاجار در امر حکومت و سیاست بود. به همین دلیل، پیروی از آن اصول و مقررات را برای ساماندهی و قاعده مند کردن امور مردم و حکومت به عنوان یک حکم تکلیفی در نظر گرفت. او حکومت را موظف ساخت که این قواعد را چراغ راهنما و مبنای خود در تنظیم روابط داخلی و مناسباتش با حکومت های دیگر قرار دهد؛ یکی از قواعدی که وی مبنای سیاست و روابط خارجی دولت اسلامی قرار داد، قاعده ثانوی

نفی سیل است. هرچند حکم اولی، جواز روابط بین‌المللی کشور اسلامی با ملل دیگر است، اما اصل عزت و استقلال، ناظر و حاکم بر حکم اولی است.

مسئله احسان و نوع دوستی از مسائلی است که در فقه سیاسی کاشف الغطاء مورد توجه جدی قرار گرفته است. این قاعده که موجب تجلی روح عدالت، انصاف و انسانیت می‌شود، با توجه به نیازها و اقتضائات جامعه متفاوت بوده است. مصداق اتم آن خیرخواهی نسبت به سرنوشت سیاسی جامعه اسلامی است. مطابق با این قاعده، کاشف الغطاء در مقام خیرخواهی راجع به جنگ‌های ده‌ساله ایران و روس فتوای جهاد داد و خود شخصاً عازم ایران شد تا از نزدیک بتواند این خیرخواهی را عملی سازد. او که از مسیر تشیع به ایران قرابت پیدا کرده بود، تلاش کرد که از گسستن شیرازه دولت اسلامی - شیعی در برابر فرقه شیعه روس جلوگیری کند. حکم حکومتی او مبنی بر نصب شاه بر سپهسالاری و دعوت مردم به اطاعت از فرمان وی به تمام معنا خیرخواهی سیاسی و کمک به عدالت و انسانیت بود.

هم‌چنین یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که کاشف الغطاء از لحاظ نظری و عملکرد سیاسی، بر اساس مصالح سیاسی، به مشروعیت عَرَضی شاه قاجار تن داده است. حفظ بیضه اسلامی، اجرای احکام دینی، زعامت حکومت سلطنتی، تقلیل و تخفیف ظلم به مردم از زمره ملاحظات سیاسی محسوب می‌شود.

کاشف الغطاء نخستین فقیهی است که به طرح اصل عدم ولایت چونان ضابطه سیاسی، مبادرت کرد. در فرایند تأسیس این ضابطه او؛ هم به عدم ولایت بر دیگری و هم بر اصل عدم قبول ولایت دیگری توجه کرده است. هدف از تأسیس این اصل، ساماندهی مشروع روابط حاکمیتی و شهروندی است. در زیرسازی این اصل، توحید، تساوی در آفرینش و کرامت انسان سازه‌های محکمی محسوب می‌شود. توجه به کرامت انسان و تساوی در آفرینش، رویکرد نوینی است که فقه کاشف الغطاء را در کنار حقوق مدرن بر می‌نشانند. نکته مهم این است که اصل عدم ولایت و عمومیت آن در تفکر سیاسی کاشف الغطاء و به‌ویژه در مناسبات حاکمیتی و در راستای تأمین نیازهای دنیوی و اخروی دچار تقید و تخصیص شده است. نکته اساسی دیگر آن

است که در پرتو تأسیس این اصل، می‌توان با گفتمان‌هایی ستیزه کرد که بدون بهره‌مندی از براهین منطقی و عقل‌پسند به دنبال هژمون‌شدن و اعمال قدرت خود بر گفتمان حق می‌باشند. اخباریگری و وهابیت از جمله این جریان‌های زمانه کاشف الغطاء محسوب می‌شد که ایشان ستیز پیگیری را علیه آن‌ها آغاز کرد. او در مقام تئوریک، کتابی به نام منهج الرشاد در نقد و رد آرای وهابیان نوشت و در مبارزه عملی نیز به دفاع از شهر نجف و کربلا در برابر حمله وهابیت پرداخت. در مبارزه با اخباریگری نیز در ضمن سفر به ایران، کتابی به نام الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئه جهال الاخباریین را نوشت.

در دستگاه فقهی کاشف الغطاء، عدالت یک ابرارزش است. قاعده عدالت در فقه او، یک نقشه راه برای زندگی مطلوب سیاسی است. مطابق این نقشه راه، عدالت با وصف اجتماعی و سیاسی از شرایط تعیین امام و رهبری است، اما در زمان کوتاه‌دستی حکومت از حاکم عادل، به غیر عادل نیز بسنده می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، ج ۱، قم: مطبعة قم، ۱۴۰۹ق.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۶، لبنان: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸م.
۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، الاجتهاد والتقلید، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۴۱۸ق.
۴. امام خمینی، سیدروح‌الله، ولایت فقیه: حکومت اسلامی امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۹۲.
۵. بحرانی، یوسف بن احمد، الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۱۸، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۹.
۶. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۷. حاج سیدجوادی، احمد صدر، دائرة المعارف تشیع، ج ۵، تهران: نشر شهید محبّی، ۱۳۸۵.

۸. حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: انتشارات امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۷۲.
۹. حسینی شیرازی، سیدمحمد، *الفقه السیاسة*، قم: دارالایمان، ۱۳۶۱.
۱۰. حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی، *العناوین الفقهیة*، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۱. دربندی، آقابن عابد، *خزائن الاحکام*، ج ۱، قم: بی‌نا، بی‌تا.
۱۲. دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه دهخدا*، ج ۸، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۳. زبیدی واسطی، تاج العروس فی شرح القاموس، ج ۵، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۴. زرگری‌نژاد، غلامحسین، *رسائل مشروطیت*، ج ۲، تهران: کویر، چ ۲، ۱۳۷۷.
۱۵. سروش محلاتی، محمد، «اصل عدم ولایت»، *فصلنامه علوم سیاسی*، دوره هفتم، ش ۲۵، بهار ۱۳۸۳.
۱۶. سیدباقری، سیدکاظم، «اجتهاد و بسترهای نظریه‌پردازی در فقه سیاسی شیعه در دوران معاصر»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، ش ۱۶، ۱۳۸۸.
۱۷. شکوری، ابوالفضل، *فقه سیاسی اسلام*، ج ۲، قم: نشر خُر، ۱۳۶۱.
۱۸. شهید اول، محمد بن مکی، *القواعد و الفوائد*، تحقیق سیدعبدالهادی حکیم، ج ۱، قم: مکتبه المفید، ۱۳۹۸.
۱۹. شهید اول، محمد بن مکی، *القواعد و الفوائد فی الفقه و الاصول و العربیة*، تحقیق: سیدعبدالهادی حکیم، قم: مکتبه المفید، بی‌تا.
۲۰. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، ج ۳، تهران: المکتبه المرتضویة، ۱۳۷۵.
۲۱. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *تذکرة الفقهاء*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم‌السلام)، ۱۴۱۴ق.
۲۲. عمید زنجانی، عباسعلی، *فقه سیاسی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۲۳. عمید زنجانی، عباسعلی، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، تهران: نشر کتاب سیاسی، ۱۳۷۰.
۲۴. غزالی، ابو حامد (امام محمد غزالی)، *احیاء العلوم*، بیروت: دارالمعرفه، للطباعه و النشر، ۱۹۴۵م.
۲۵. فراهانی، میرزا بزرگ قائم‌مقام، *رساله جهادیه*، نسخه خطی، آستان قدس رضوی.
۲۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، ج ۳، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.

۲۷. فصیحی دولتشاهی، محمدعارف، اندیشه سیاسی شیخ جعفر کاشف الغطاء، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۲.
۲۸. فیاض، محمداسحاق، محاضرات فی اصول الفقه (تقریرات درس آیه الله سیدابوالقاسم خویی)، قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۲۹. قرضاوی، یوسف، باید و نبایدهای دین و سیاست، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، تهران: نشر احسان، ۱۳۹۴.
۳۰. قمی، شیخ عباس، هدیه الاحباب فی ذکر المعروف بلکنی و الالقاب و الانساب، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۶۳.
۳۱. کاشف الغطاء، عباس، القواعد الستة عشر، مقدمه محقق، عراق: مؤسسه کاشف الغطاء العامة، ۱۴۳۲ق.
۳۲. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، ج ۲، ۴ و ۳، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.
۳۳. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، شرح القواعد، قم: انتشارات سعید بن جبیر، ۱۴۲۲ق.
۳۴. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، ج ۲، ۴ و ۳، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۳۵. کدیور، محسن، حکومت ولایی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.
۳۶. لسان الملك سپهر، محمدتقی، ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، ج ۱، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
۳۷. مروارید، علی اصغر، سلسله الینایع الفقهیة، ج ۹، بیروت: مؤسسه فقه الشیعة، الدار الاسلامیة، ۱۴۱۰ق.
۳۸. مصباح یزدی، محمدتقی، مشکات (حقوق و سیاست در قرآن)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۸.
۳۹. مصطفوی، محمدکاظم، قواعد فقه، ج ۱، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۰.
۴۰. مطهری، مرتضی، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، تهران: حکمت، ۱۴۰۳ق.
۴۱. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۹ق.
۴۲. مهریزی، مهدی، فقه پژوهی، دفتر اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.

۴۳. میرموسوی، سیدعلی، «اعتبار و قلمرو فقه سیاسی»، در مجموعه مقالات درس‌گفتارهایی در فقه سیاسی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.
۴۴. نامدار، مظفر، رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.
۴۵. نجفی، موسی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چ ۲، ۱۳۷۸.
۴۶. نراقی، احمدبن محمد مهدی، عوائد الایام، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۷۵.
۴۷. یوسفی‌راد، مرتضی، «مقایسه فلسفه سیاسی با فقه سیاسی»، نشریه سیاست متعالیه، ش ۲، ۱۳۹۲.

